

زمینه‌های ساختاری نظریه‌پردازی ایرانی در روابط بین‌الملل

حمیرا مشیرزاده^۱

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مجید کافی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۱/۱۹)

چکیده

با رؤیت اولین طلعه‌های شکل‌گیری ادبیاتی درباره نظریه‌پردازی ایرانی در زمینه روابط بین‌الملل، نویسندگان این مقاله درصدد آن‌اند به ارزیابی زمینه‌های ساختاری تحقق بومی‌سازی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بپردازند. در این چارچوب، نویسندگان برای رسیدن به درکی واقع‌بینانه از امکان یا امتناع نظریه(های) ایرانی در روابط بین‌الملل، اساسی‌ترین این عوامل ساختاری را ذیل پنج عنوان بررسی کردند که عبارت‌اند از: موقعیت بین‌المللی؛ منابع پایه؛ بویایی جامعه دانشگاهی؛ زمینه‌های سیاسی؛ استقلال فکری. با بررسی و ارزیابی این زمینه‌های ساختاری در ایران، نویسندگان به این نتیجه رسیدند که اگرچه ایرانی کردن نظریه روابط بین‌الملل ممکن و مطلوب است، نخستین گام در این راه، به رسمیت شناختن جایگاه و تأثیر موانع ساختاری در شکل‌گیری هر نظریه محتمل ایرانی است.

واژگان کلیدی

ایران، بومی‌سازی، روابط بین‌الملل، نظریه ایرانی روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازی بین‌المللی

مقدمه

مدتی است که ارزیابی رشته روابط بین‌الملل و دستاوردهای آن، عالمان این رشته را به این نتیجه رسانده که تا کنون هیچ انقلابی در این حوزه رخ نداده است و تنها مباحثاتی میان مکاتب مختلف انجام می‌پذیرد تا در نهایت، به این نتیجه برسیم که: «هیچ رویکردی به‌تنهایی تمام پیچیدگی‌های جهان سیاست معاصر را باز نمی‌نمایاند» (Walt, 1998: 30). این مسئله اساس بحث کسانی است که نظریه‌های روابط بین‌الملل را پروژه‌ای ناتمام و به‌شدت نیازمند بازنگری و اصلاح می‌دانند (Wang, 2007: 192). پژوهشگران روابط بین‌الملل، امروز بیش از همیشه می‌پرسند که «آیا نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل جواب صحیح همهٔ سئوالات کلیدی دانشوران این رشته را یافته‌اند؟» (آچاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۴۷). گروه کثیری از کسانی که به این پرسش پاسخ منفی می‌دهند، محققانی هستند که ریشهٔ این ناکامی را غرب‌محوری ریشه‌دوانده در تار و پود نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌دانند. به باور آنها، نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل، برای انعکاس و تحلیل تجربیات و صدهای غیرغربی کافی نیست (Acharya, 2011: 622). در نتیجه، به‌طور خاص در دههٔ اخیر تلاش جدی برای طرح امکان مساهمت‌های غیرغربی^۱ به نظریه‌پردازی بین‌المللی شکل گرفته است (برای نمونه، بنگرید به آچاریا و بوزان، ۱۳۸۹؛ تیکتر و ویور، ۱۳۹۰). به‌بیان دیگر، ارزیابی هشتاد سال «توسعه» یا تحول روابط بین‌الملل، موجب طرح لزوم گسترش نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل و اجتناب از غرب‌محوری حاکم بر آن شده است. در عین حال، عالمان این رشته، در بسیاری از کشورهای غیرغربی جهان تشویق شده‌اند نظریه‌هایی با اتکا به منابع و تجربیات کشورهای خود عرضه کنند. البته باید توجه داشت که نظریهٔ بومی ممکن است به چند معنا باشد: نخست، نظریه‌ای که تنها با اتکا به منابع و تجارب بومی و با نگرشی خاص و بدون دعوی «عمومیت» عرضه می‌شود؛ دوم، نظریه‌ای که با اتکا به منابع و تجارب بومی و دستاوردهای موجود دانش روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد و دعوی عمومیت و تعمیم‌پذیری دارد؛ سوم، نظریه‌ای که با اتکا به تجارب بومی اما نه لزوماً منابع بومی، شکل می‌گیرد و ممکن است درجات متفاوتی از دعوی جهان‌شمولی یا عمومیت داشته باشد.

مروری ساده بر ادبیات نظریه‌های روابط بین‌الملل در ایران طی سال‌های اخیر نیز نشان می‌دهد که بین دانشوران ایرانی روابط بین‌الملل نیز در زمینهٔ لزوم نظریه‌پردازی بومی در این رشته، کم‌وبیش اتفاق نظر وجود دارد. محققان زیادی از لزوم نظریه‌پردازی ایرانی در روابط بین‌الملل گفته‌اند و با برشمردن ویژگی‌های اسلام، انقلاب اسلامی یا سنت فکری سیاسی ایرانی، منابع و مواد لازم برای پرداختن نظریه‌ای ایرانی-اسلامی در روابط بین‌الملل را کافی دیده‌اند (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۳۵۶).

1. Non-western contributions.

اما قدر مسلم، اجتماع علمی روابط بین‌الملل ایران حتی در داخلی کردن نظریه روابط بین‌الملل نیز توفیق چندانی نداشته است؛ چه رسد به پیدایش یک «مکتب ایرانی» روابط بین‌الملل (Haji-Yousefi, 2009). با مروری بر ادبیات روابط بین‌الملل در ایران در می‌یابیم که دست‌کم تا این اواخر، از میان پنج گروه از آثار، تنها نتایج کارهای پژوهشی مراکز مطالعاتی اسلامی و حوزه‌های علمیه که درصدد انطباق مفاهیم و اندیشه‌های اسلامی با جهان مدرن‌اند، هدفی جدی‌تر و آگاهانه‌تر برای تولید ادبیاتی بومی داشته‌اند (Moshirzadeh, 2009: 344). اما حتی این تفکرات درون‌زاد نیز به زمینه‌ای برای نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل تبدیل نشده است. به‌شکل متناقض‌نمایی، در بیشتر نوشته‌هایی که در پی اثبات «قابلیت‌ها و ظرفیت‌های زیاد آموزه‌های اسلامی یا ایرانی برای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل» است و در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند نیز نویسندگان کم‌وبیش از نظریه‌ها و چارچوب‌های مفهومی غربی برای پیش بردن بحث‌ها و تأیید ادعاهایشان سود برده‌اند؛ حتی با وجود تأکیدی که بر تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر روابط بین‌الملل و به‌خصوص مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل می‌شود^۱، این برداشت نیز نظریه‌پردازی نشده است.^۲

پرسشی که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، این است که چرا این احساس نیاز به نظریه‌پردازی و استعداد لازم برای آن در ایران، به تولید محصول نظری شایان توجهی در حوزه روابط بین‌الملل منجر نشده است. نویسندگان در این مقاله تلاش می‌کنند با انجام دادن بررسی‌ای تحلیلی، به این پرسش پاسخ دهند. برای ریشه‌یابی موانع موجود بر سر راه نظریه‌پردازی ایرانی در روابط بین‌الملل می‌توان از منظرهای مختلف و رویکردهای گوناگون به موضوع نگریست؛ اما این پژوهش، بررسی زمینه‌های ساختاری نظریه‌پردازی ایرانی را راهگشا تر می‌بیند. منظور از «زمینه ساختاری» مجموعه عوامل کلان مؤثری است که به‌مثابه عوامل زمینه‌ای کنش عمل می‌کند و ممکن است به‌مثابه عوامل موجد محدودیت یا امکان در نظر گرفته شود. نکته مهم این است که محدود کردن این زمینه‌ها به چند مورد خاص به‌معنای انکار نقش‌آفرینی موارد دیگر نیست؛ علاوه بر این، بررسی جداگانه هر یک از زمینه‌ها به‌معنای به‌رسمیت شناختن تمایزی واقعی بین آنها نخواهد بود، بلکه تفکیک صورت‌گرفته، فقط جنبه

۱. برای نمونه بنگرید به: دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹.

۲. شایان ذکر است که حتی درباره انقلاب اسلامی نیز همچنان با فقدان نسبی یک نظریه انقلاب بومی روبه‌رویم؛ به‌بیان دیگر، نه‌تنها در حوزه روابط بین‌الملل بلکه در دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی مانند جامعه‌شناسی و علم سیاست نیز فقدان نظریه‌پردازی جدی بومی به‌چشم می‌آید. برای نمونه، بیشترین حجم ادبیات گسترده‌ای که درباره انقلاب اسلامی وجود دارد انطباق انقلاب ایران با نظریه‌های انقلاب گوناگونی است که نظریه‌پردازان غربی عرضه کرده‌اند. چند نویسنده نیز رویکردهای انتقادی خود نسبت به این نظریه‌ها را مطرح کرده‌اند (برای نمونه بنگرید به: هادیان، ۱۳۷۷)؛ اما بیشتر از آن گامی برداشته نشده است.

تحلیلی دارد. در عمل، مجموع این عوامل در ارتباطی کنش‌مند با یکدیگر قرار دارد؛ وضعیتی که از راه فرایند هم‌افزایی، منجر به موقعیت نظریه‌پردازی ایرانی در روابط بین‌الملل می‌شود. در ادامه مقاله، مهم‌ترین این زمینه‌های ساختاری در پنج بخش موقعیت بین‌المللی، منابع پایه، پویایی جامعه دانشگاهی، زمینه‌های سیاسی و استقلال فکری بررسی و در پایان نتیجه‌گیری خواهد شد.

موقعیت بین‌المللی

به‌طور معمول، نظریه‌های روابط بین‌الملل در کشورهایی تولید شده است که قدرت‌های درجه یک جهانی محسوب می‌شوند. آیا اگر نه شرط کافی دست‌کم شرط لازم برای تولید نظریه روابط بین‌الملل، نقش‌آفرینی در عرصه بین‌الملل به‌مثابه قدرتی بزرگ است؟ دادن پاسخ مثبت به این پرسش با ارجاع به سوابق موجود چندان دور از ذهن نیست؛ نخست آنکه به‌دلیل تناسبی که باید بین نظریه و عمل برقرار باشد، این احتمال وجود دارد و دوم آنکه تقاضای حکومت از محافل دانشگاهی برای حل مشکلات نظری موجود، تأثیر بسزایی بر ایجاد انگیزه برای فهم نظری در میان عالمان این رشته فراهم می‌کند که طبعاً برای کشورهای مختلف جهان به یک اندازه نیست.

صرف نظر از درجه بالای قدرت بین‌المللی، باید این نکته را در نظر داشت که هنگامی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل برای کشوری اهمیت و امکان عملی پیدا می‌کند که آن کشور از جایگاه مناسبی برای کارگزاری^۱ در نظام بین‌الملل برخوردار باشد. به‌طور معمول، اعضای قدرتمند نظام بین‌الملل از چنین جایگاهی برخوردارند و به‌همین سبب فرض می‌شود که در این کشورها زمینه مناسب‌تری برای رشته روابط بین‌الملل وجود دارد؛ برای مثال، گفته می‌شود که بیشترین نظریه‌پردازی در این رشته، در ایالات متحده، به‌مثابه قدرتمندترین کشور جهان، صورت می‌گیرد و حتی اینکه رشته روابط بین‌الملل اساساً آمریکایی است (Hoffman: 1977). البته باید توجه داشت که همه نظریه‌پردازی‌های بین‌المللی و ورود به مباحث نظری بین‌المللی را عالمان قدرتمندترین کشورها انجام نمی‌دهند. در سال‌های اخیر، کشورهای اسکاندیناوی با وجود کوچک بودن، وارد عرصه نظریه‌پردازی بین‌المللی شده‌اند. شکل‌گیری پژوهش‌های صلح و نظریه‌پردازی همراه با آن و نیز مکتب کپنهاگ در حوزه مسائل امنیتی از نمونه‌های بارز مساهمت آنهاست. در عین حال، محتوای همین دو رویکرد حاکی از کارگزاری خاصی است که این کشورها برای خود در نظام بین‌الملل در جایگاه کشورهای صلح‌طلب تعریف کرده‌اند. اما وضعیت کشورهای جنوب چگونه است؟ به‌طور سنتی، کارگزاری کشورهای

1. Agency.

جنوب/جهان سوم در نظام مدرن بین‌الملل با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده است. در دستور کار آچاریا^۱ برای کشف منابع احتمالی‌ای که بازتابندهٔ صداها و تجربیات غیرغربی است، برای به‌کار بستن آنها در نظریه‌پردازی نیز به این مسئله توجه شده است. به اعتقاد او، هنگامی که در پی فرایند تجدد، آموزهٔ تحصیلی «معیارهای تمدن» جایگزین اصل «حقوق طبیعی» شد، کارگزاری جوامع غیرغربی در امور بین‌المللی انکار و در عمل، شأن کارگزاری تنها برای دولت‌های غربی به رسمیت شناخته شد. البته آچاریا مدعی است که اگر کارگزاری را در هر دو بُعد مادی و اندیشه‌ای تعریف کنیم، حتی در دوران مدرن سلطهٔ غربی‌ها هم، جوامع غیرغربی نظرهای زیادی برای مطرح کردن دارند؛ چرا که آنها نیز سازندگان قواعد و هنجارهای بین‌المللی بوده‌اند (Acharya, 2011: 629). هرچند اثبات این اندازه مهم بودن سهم کشورهای غیرغربی در ساختن هنجارهای جهانی، دشوار است، حتی تأیید آن نیز حجتی برای به رسمیت شناختن کارگزاری کشورهای جهان سوم نیست. در عین حال، باید توجه داشت که کارگزاری در چارچوب قواعد و هنجارهای موجود از کشورهای غیرغربی سلب نمی‌شود، بلکه آنها با محدودیت‌های بیشتری در این زمینه مواجه‌اند. تاریخ سدهٔ بیستم با مثال‌های متعددی از اعمال کارگزاری کشورهای جنوب همراه است.

به نظر می‌رسد کشورهایایی که از این امکان کارگزاری در نظام مدرن بین‌الملل استفاده می‌کنند، آمادگی و تمایل بیشتری نیز برای ورود به مباحث نظری در روابط بین‌الملل دارند؛ به عبارت دیگر، محتمل است که هرچه تلاش کارگزارانهٔ یک کشور در نظام بین‌الملل افزایش یابد، لزوم نظریه‌پردازی نظام نیز افزایش پیدا کند. اما رابطه‌ای خودکار میان کارگزاری بین‌المللی و نظریه‌پردازی بین‌المللی وجود ندارد.

جست‌وجو برای یافتن شأن کارگزاری جوامع غیرغربی و به‌کار بردن آن به مثابهٔ منبعی برای نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل را برای نمونه می‌توان در تلاش‌های پژوهشگران روابط بین‌الملل کشوری مثل هند دید. در این کشور، پویایی‌های نظریه‌پردازانهٔ روابط بین‌المللی به‌طور عمده حول محور «عدم تعهد» به مثابهٔ رویهٔ سیاسی شناخته‌شدهٔ بومی، شکل گرفته است.^۲ در کشور چین نیز همین رویه دیده می‌شود؛ اما حتی در این کشور هم که شاید محتمل‌ترین نامزد برای عرضهٔ سنت روابط بین‌الملل بومی‌ای مبتنی بر سنت واحد فلسفی باشد (Wæver, 1998: 696) و مهم‌ترین قدرت در حال سر برآوردن به‌شمار آید، مشکل جایگاه بین‌المللی به‌قوت خود باقی است. با وجود خوش‌بینی بیش از اندازهٔ نسل جدیدی از نظریه‌پردازان چینی برای از رونق انداختن دیگر نظریه‌ها با عرضهٔ مکتب چینی روابط بین‌الملل، آنها هم به این نکته واقف‌اند که

1. Amitav Acharya .

۲. برای نمونه بنگرید به: Mallavarapu, 2009.

مانعی اساسی بر سر راه این جاه‌طلبی نظری قرار دارد که عبارت است از موقعیت بین‌المللی چین (و از جمله فراگیر نبودن زبان چینی) و این مسئله در شرایطی است که چین با پیوستن به سازمان تجارت جهانی، در جهت همگرایی با جامعه جهانی و هضم در نظام بین‌الملل غربی قرار دارد (Wang, 2007: 207).

بنابراین، فرض رشد نظریه‌پردازی ایرانی روابط بین‌الملل تا حد زیادی ملازم با رشد نقش‌آفرینی ایران در عرصه بین‌المللی است. با وجود تلاش‌های انجام‌گرفته، ایران هنوز نقشی درجه اول در عرصه روابط بین‌الملل بازی نمی‌کند و بدیهی است که در این شرایط، دیگرانی که نقش‌های اول را ایفا می‌کنند، در عرصه نظریه‌پردازی نیز نقش اصلی را دارند. البته به‌نظر می‌رسد ایران ترجیح می‌دهد نقشی انتقادی در نظام مدرن بین‌الملل برای خود تعریف کند و این امر ممکن است زمینه‌ای مناسب برای ساخته و پرداخته کردن نظریه(های) انتقادی بین‌المللی در ایران باشد. اما در عین حال، موضع انتقادی درون نظام هنگامی کارگشایتر، قابل فهم‌تر و مؤثرتر خواهد بود که متکی بر نقدی درون‌گفتمانی در سطح بین‌المللی باشد و به‌عبارت دیگر، در چارچوب معنای موجود «بین‌المللی» بودن صورت گیرد؛ می‌توان گفت نظریه‌پردازی ایرانی از یک منظر ممکن است با مشکل روبه‌رو شود. به‌بیانی دیگر، برای دادن نظریه بین‌المللی، اول باید بین‌المللی بود و این بدیهی‌ترین مانع بر سر راه نظریه‌پردازی ایرانی در عرصه روابط بین‌الملل است.

منابع پایه

روابط بین‌الملل حوزه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای است و به‌شدت به محصولات دیگر شاخه‌های علوم انسانی از تاریخ و روان‌شناسی گرفته تا فلسفه و علوم اجتماعی نیازمند است. اگر تاریخ این رشته را بررسی کنیم، به سه دوره مجزا در این زمینه بر می‌خوریم: در نخستین دوره، روابط بین‌الملل محل تلاقی پژوهش‌های رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی بود که در کنار هم این دانش بینارشته‌ای جدید را به‌وجود آوردند. این وضعیت تا دهه ۱۹۵۰ ادامه داشت؛ یعنی زمانی که روابط بین‌الملل هویت مستقلی پیدا کرد و به زیرشاخه‌ای مشخص از علوم سیاسی تبدیل شد. اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد، این رشته تعامل با دیگر رشته‌ها را آغاز کرد؛ در حقیقت، به ماهیت بینارشته‌ای خود رجوع کرد و البته رویکردهای بینارشته‌ای جدیدی را نیز بنیان نهاد؛ رویه‌ای که تا کنون نیز پابرجاست (Ashworth, 2009: 23).

بر اساس پژوهش گسترده‌ای که با بررسی بیش از بیست‌هزار مقاله در ۵۹ مجله علمی روابط بین‌المللی منتشرشده بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ صورت گرفته است، هرچند رشته روابط بین‌الملل رشته‌ای مستقل و به‌اصطلاح دیسیپلین است، بسیاری از زیرشاخه‌های

پژوهشی آن، وام‌گرفته از دیگر رشته‌هاست. دو زیرشاخه اصلی، پژوهش‌های امنیتی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی است و پس از آن، دیگر خوشه‌ها مانند علوم سیاسی، حقوق، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی قرار می‌گیرد (Kristensen, 2012: 46). این وضعیت بینارشته‌ای به خوبی ماهیت مصرف‌کننده بودن روابط بین‌الملل از تولیدات دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی را تأیید می‌کند.

نقیب‌زاده به شکل جالب توجهی تأثیر فلسفه، روان‌شناسی و مردم‌شناسی را در رشد و بالندگی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در قرن بیستم به تصویر کشیده است؛ به اعتقاد او، همزمان با تلاش پاره‌ای از نظریه‌پردازان که درصدد بودند تا علم سیاست را از سیطره حقوق، تاریخ و جامعه‌شناسی خارج و محدوده‌های منحصر به فرد آن را ترسیم کنند، شاخه‌ای از علوم اجتماعی با حفظ استقلال حوزه سیاست، وارد این حوزه شد و چشم‌اندازهای جدیدی به وجود آورد (۱۳۸۵: ۳۶۲-۳۶۹).

با توجه به نیاز روابط بین‌الملل به یافته‌های پژوهشی دیگر رشته‌ها به مثابه منابع پایین‌دستی، به نظر می‌رسد تا وقتی اندیشمندان ایرانی در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی و انسانی، بدنه فربه‌ای از پژوهش‌های بومی فراهم نیاورند، تولید نظریه بومی روابط بین‌الملل بدون این مصالح و مواد لازم، بعید است. اما مشکل فقط مقدار این پژوهش‌های پایین‌دستی نیست، بومی شدن و ایرانی کردن آنها مسئله‌ای حتی مهم‌تر است. سلطه دیدگاه غربی بر همه حوزه‌های پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی در ایران شدید است؛ چگونه با روان‌شناسی‌ای که تا مغز استخوان، غربی است یا تاریخی که مستشرقان برای ما نوشته‌اند و ترکیب آنها می‌توان نظریه روابط بین‌الملل تولید کرد؟ این مشکل به طریق اولی در زمینه منابع پایین‌دستی خود رشته روابط بین‌الملل و علوم سیاسی نیز به انحای مختلف وجود دارد؛ برای نمونه بر اساس بررسی‌های دلاوری، فعالیت‌های جدید که منجر به یافته‌های جدید شود، هیچ اهمیت و جایگاهی در این رشته ندارد (همان: ۱۱۶).

یکی دیگر از این مشکلات، فقدان داده‌های تجربی موجود در پژوهش‌های علوم سیاسی است؛ یعنی همان چیزی که به خصوص در رویکرد اثبات‌گرا «دانش انباشته» نامیده می‌شود. بخش عمده دانش موجود در ایران از نوع تاریخی است؛ اما هنگامی که به بانک‌های اطلاعاتی یا پژوهش‌های تجربی مراجعه می‌کنیم، کمتر چیزی یافت می‌شود. علاوه بر این، یافته‌های این پژوهش‌ها حتی اگر محرمانه نباشد، به‌طور معمول در بایگانی دستگاه‌های سفارش‌دهنده باقی می‌ماند و دسترسی پژوهشگران به آنها غیرممکن یا دست‌کم بسیار دشوار است؛ به عبارت دیگر، یافته‌های پژوهشی موجود هم به کار شکل دادن به ادبیاتی غنی که زمینه‌ساز پژوهش‌های بعدی باشد، نمی‌آید (سیدامامی، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

زمانی وضعیت فقدان منابع پایین دستی و عدم کفایت تحقیقات پایه‌ای در ایران بیشتر آشکار می‌شود که خود را با برخی از کشورهای تقریباً هم‌سطح به لحاظ دامنه فعالیت‌های پژوهشی مثل ترکیه یا حتی لبنان و اردن مقایسه می‌کنیم (همان: ۱۵۴). فقدان اطلاعات انباشته شده به معنای نبود دانش تجربی مورد نیاز برای پژوهشگرانی است که تمایل به نظریه‌پردازی دارند. در مجموع، وضعیت کنونی جامعه دانشوران روابط بین‌الملل در ایران، امید چندانی برای تدوین «دانش محلی» وجود ندارد؛ دانشی که آچارها و بوزان آن را پیش‌نظریه‌ای برای تدوین نظریه بومی روابط بین‌الملل معرفی می‌کنند (همان: ۴۷).

در عین حال، جامعه ایرانی متکی بر منابع دینی و ادبی شایان توجهی است که به مثابه نقطه آغازی برای خلاقیت‌های نظری عمل می‌کند. چه در مباحث فرانظری و چه در سطح مفاهیم و مباحث محتوایی روابط بین‌الملل می‌توان آیات قرآنی، احادیث، متون فقهی و نیز آثار مورخان قدیمی، شاعران و ادیبان و همچنین سیاستنامه‌نویسان ایرانی را به مثابه منابع الهام‌بخش در نظریه‌پردازی مد نظر قرار داد. با وجود تلاش‌هایی در این زمینه، به نظر می‌رسد هنوز بدنه‌ای استوار از مباحث و مناظرات لازم در جهت شکل دادن به نظریه‌های بومی بر اساس این منابع شکل نگرفته است.

پویایی جامعه دانشگاهی

منظور از پویایی جامعه دانشگاهی، وجود فعالیت‌های علمی معنادار و مستمر است. این پویایی مستلزم تمرکز علمی دانشمندان این رشته بر کار تخصصی همراه با فراغت بال لازم برای انجام دادن پژوهش‌های علمی، تدریس با کیفیت عالی، انجام دادن مستمر پژوهش‌های جدی و اصیل، تلاش مستمر برای مفهوم‌سازی مناظرات نظری و وجود سنت نقد علمی است. به نظر می‌رسد جامعه عالمان روابط بین‌الملل ایران، در این زمینه‌ها (کم‌وبیش همانند دیگر رشته‌های علوم اجتماعی) با مشکلات جدی روبه‌روست.

اگرچه حدود یکصد سال از تأسیس مدرسه علوم سیاسی (نهاد مادر دانشکده فعلی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) می‌گذرد، هنوز بیشتر محیط‌های علمی و آموزشی سیاسی ما در چنبره روزمرگی علمی به جای روزآمدی و نوگرایی علمی و اندیشگی سیاسی است. در طول این دوران، دانشگاه و دانشگاهیان بیشتر نقشی انفعالی در زمینه اندیشه‌پردازی داشته‌اند و حتی می‌توان ادعا کرد که جامعه دانشوران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ایران، مصرف‌کننده خوب و فعالی هم نبوده است (صدرا، ۱۳۸۲: ۹).

در ایران، بسیاری از استادان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در مراکز آموزشی متعددی تدریس می‌کنند و برخی برای درآمد بیشتر اقدام به «پژوهش»‌های متعدد و کم‌ارزش می‌کنند.

حقوق استادان دانشگاه نسبت به مشاغل دیگر زیاد نیست و همین امر موجب اشتغال‌های متعدد آنان برای تأمین زندگی می‌شود. بسیاری از آنها نیز اساساً فاقد انگیزه‌های علمی و اجتماعی لازم‌اند (رنجبر، ۱۳۸۲: ۱۰۸). نتیجه چنین وضعیتی این است که بخشی از مهم‌ترین موضوع‌ها و مباحث رشته روابط بین‌الملل در ایران تدریس نمی‌شود، کیفیت تدریس رضایت‌بخش نیست و تدریس روابط بین‌الملل در ایران به دانشجویان کمک چندانی در تحلیل مسائل بین‌المللی نمی‌کند (حاجی‌بوسفی، ۱۳۸۵: ۶۵). در نتیجه به نسل آتی هم از نظر معلومات پایه برای نظریه‌پردازی، امید زیادی نیست.

سنگ بنای نظریه‌پردازی علمی، وجود پژوهش‌هایی در حوزه مورد نظر است که اذهان خلاق و کسانی را که از قدرت انتزاع قوی برخوردارند، به سمت مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی سوق می‌دهد. بدون وجود مجموعه‌ای از مطالعات پژوهشی جدی در هر حوزه امکان نظریه‌پردازی قوی وجود ندارد. همه مقاله‌ها و کتاب‌های نظری نیز متکی بر این‌گونه مستندات پژوهشی است؛ اما متأسفانه در ایران تحقیقات علمی جدی محدودی صورت می‌گیرد و آنچه نام تحقیق علمی به‌خود می‌گیرد، بیشتر جنبه بازتولید دانش موجود یا تحلیل‌های خاصی دارد که به معنای دقیق اصطلاح نمی‌توان آنها را پژوهش قلمداد کرد.

پژوهش به چند شکل با نظریه ارتباط پیدا می‌کند:

۱. پژوهش‌های پایه به شکل مطالعات تفصیلی تاریخی یا موردی یا مقایسه‌ای که ممکن است زمینه‌ساز عرضه نظریه‌های جدید باشد؛
 ۲. پژوهش به منظور «آزمون» فرضیه‌ها و گزاره‌ها و گاه مفروض‌های نظریه‌های عرضه‌شده (مانند پژوهش‌های تاریخی درباره موازنه قدرت یا تفوق مسائل نظامی و امنیتی بر مسائل اقتصادی)؛
 ۳. پژوهش برای تعیین «شرایط صدق و کذب» فرضیه‌ها یا گزاره‌ها (برای مواردی که فرضیه‌ها یا گزاره‌ها پاسخ نمی‌دهند و در نتیجه باید مشخص ساخت که این در چه شرایطی است)؛
 ۴. پژوهش برای «تکمیل یا بسط» سطح یا دامنه نظریه (مثل کاربست نظریه واقع‌گرایی در حوزه تدبیر جهانی امور یا پژوهش‌های مربوط به شرایط ثبات در نظام بین‌الملل).
- اما این رابطه میان پژوهش و نظریه حتی برای نظریه‌های متعارف موجود روابط بین‌الملل نیز صورت نمی‌گیرد؛ در صورتی که با این رابطه نظام‌یافته میان پژوهش و نظریه می‌توان به شکل‌گیری و تدقیق نظریه در هر رشته علمی امید داشت.
- یکی از بخش‌های مهم نظام آموزش عالی که برای ایجاد رابطه میان پژوهش و نظریه‌پردازی جایگاه ویژه‌ای دارد، تحصیلات تکمیلی و به‌طور خاص، دوره‌های دکتری است.

در کشورهای پیشرفته جهان، هدف اصلی از تشکیل دوره دکتری، تولید دانش و افزودن بر دانش بشری است و در ایران، این هدف در بسیاری از موارد تحت تأثیر اهداف جانبی عمدتاً غیرعلمی - غیردانشگاهی قرار می‌گیرد. دوره دکتری روابط بین‌الملل با وجود (و شاید تا حد زیادی به دلیل) رشد سریع طی سال‌های اخیر، دارای کیفیت اجرایی مطلوبی نیست. عده زیاد دانشجویان پذیرش شده، مانع صرف وقت کافی برای هریک از آنها در طول دوران تحصیلشان می‌شود. برنامه‌های مصوب این رشته که بدون اتکا به بررسی‌های نیازسنجی، امکان‌سنجی و کارشناسانه تنظیم شده، دچار نارسایی‌های متعددی است (دلوری، ۱۳۸۹: ۸۲-۸۳). کیفیت نامطلوب رساله‌های دکتری این رشته، نماد بارزی از این وضعیت نابسامان است (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۹). می‌توان گفت نوشتن رساله دکتری، در عمل فقط به یک مرحله از «تشریفات» اخذ مدرک تبدیل شده است. افتخاری (۱۳۸۵: ۱۹-۲۰) نشان داده که چگونه ارزش پژوهشی در این رساله‌ها نادیده گرفته شده و روابط همکاری میان استادان در نمره رساله‌ها تأثیرگذار بوده و در بسیاری موارد، ضعیف‌ترین رساله‌ها نمره عالی کسب کرده است. در نتیجه، رساله‌های دکتری نه برای تولید دانش تجربی و نه برای تولید دانش نظری و بنیادی، کارکردی جدی ندارد؛ این امر به آن معناست که بخش مهمی از زمینه‌سازی برای تولید نظری عملاً وجود ندارد.

انتظار می‌رود پژوهشگران و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در کنار دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی، اصلی‌ترین تولیدکنندگان پژوهش‌هایی باشند که در نشریات علمی هر رشته منتشر می‌شود؛ اما بررسی وضعیت و تحلیل محتوای نشریات تخصصی نشان می‌دهد که در ایران، رشته علوم سیاسی به شدت آموزش محور و متکی بر منابع و متون خارجی است و فعالیت‌های پژوهشی به‌ویژه از نوع روشمند، بنیادی و کاربردی سابقه و جایگاه چندانی در آن ندارد (دلوری، ۱۳۸۵: ۹۶). سنت نقد یکی دیگر از لوازم پویایی هر رشته و نیز از بایسته‌های تولید دانش نظری است. بر اساس تحقیقی، تنها ۴/۵ درصد از مطالب منتشرشده در مجله‌های پژوهشی علوم سیاسی در ایران، به مقاله‌های انتقادی اختصاص دارد.^۱ این وضعیت نشان‌دهنده ضعف سنت نقد در ادبیات پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران است؛ به‌دیگر سخن، پژوهندگان ایرانی بیشتر به تک‌گویی و کمتر به گفت‌وگو علاقه نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد که نویسندگان ایرانی علاقه‌ای به مباحثه مستقیم با یکدیگر یا با هم‌تایان خارجی‌شان ندارند. نبود مواردی از مناظره مکتوب مؤید این نتیجه‌گیری است. حتی این پرسش مطرح شده است که آیا آنها ترجیح می‌دهند که یکدیگر را نادیده بگیرند (تقوی و ادیبی، ۱۳۸۹: ۲۵).

۱. باید دقت داشت که این مشکل با برخی مقررات مربوط به انتشار آثار در نشریات علمی - پژوهشی و آیین‌نامه‌های ارتقای اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تشدید شده است؛ زیرا ضوابط پذیرش مقاله‌ای که مقاله علمی دانسته شود، شامل نقد کتاب نمی‌شود و مقاله‌های مروری امتیاز اندکی در آیین‌نامه‌های ارتقا دارند.

مشکل دیگر اینکه به‌نظر می‌رسد در زمینه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، نه فقط با بحران پژوهشگر بلکه با بحران مخاطب نیز مواجهیم؛ به‌نحوی که حتی اندک تلاش‌های اندیشمندان ایرانی برای انجام دادن تبّعات بومی در زمینه دانش سیاست بین‌الملل هم عملاً نادیده گرفته شده است. برای نمونه، با وجود اینکه دو دهه از عرضه «نظریه سیستماتیک مفهومی» (سیف‌زاده، ۱۳۷۰) برای تحلیل سیاست خارجی کشورهای جنوب از جمله ایران می‌گذرد، از میان ده‌ها پایان‌نامه و رساله‌ای که هر سال در زمینه تحلیل سیاست خارجی ایران نوشته می‌شود، فقط و فقط یک رساله (ملانی، ۱۳۸۵) چارچوب مفهومی خود را بر اساس این نظریه مبتنا کرده است. فراتر از آن، اینکه حتی نقد کوچکی در هیچ‌یک از مجلات پرشمار تخصصی علوم سیاسی کشور درباره این نظریه وجود ندارد. تلاش‌های نظری اخیر دهقانی فیروزآبادی برای تدوین «نظریه اسلامی روابط بین‌الملل» (۱۳۸۹ الف؛ ۱۳۸۹ ب؛ ۱۳۹۰) نیز با غفلتی مشابه روبه‌رو شده و مباحثه‌ای تازه و بومی در فضای دانشگاهی روابط بین‌الملل کشور ایجاد نکرده است. فارغ از کیفیت و صلابت، نکته حایز اهمیت اینکه این نظریه‌ها هیچ فضایی از سپهر روابط بین‌الملل در ایران را به‌خود اختصاص نداده است. این غربت نظری در سرزمین خودی، به‌طور مسلم سبب خواهد شد که صدای نظریه‌پرداز به طریق اولی هیچ پژواکی در خارج از کشور و محافل دانشگاهی غربی هم نداشته باشد.

نتیجه طبیعی این وضعیت این خواهد بود که نظریه ایرانی فرضی روابط بین‌الملل نه تنها چکشی را نخواهد خورد که باید بخورد تا به صلابت و استواری برسد، بلکه اساساً دیده نخواهد شد. اینکه در عمل، بین بهترین نظریه محتمل ایرانی روابط بین‌الملل با بدترین آنها به‌دلیل فقدان نقد و نظر و بحث و داوری و حتی دیده شدن، تفاوتی وجود ندارد، مانع بزرگی بر سر راه نظریه‌پردازی بومی است. به‌نظر می‌رسد که بودن یا نبودن نظریه ایرانی روابط بین‌الملل عملاً برای جامعه علمی اهمیتی ندارد. از اینجاست که به زمینه منفی ساختاری دیگری برای تبیین فقدان نظریه ایرانی می‌رسیم: فقدان جامعه علمی پویا و فعالی در زمینه روابط بین‌الملل در قیاس با بسیاری از کشورها.

این امر در شرایطی است که وضعیت در دیگر کشورهای مدعی نظریه‌پردازی غیرغربی به‌کلی متفاوت است؛ برای مثال بنا به بررسی‌های آماری یا‌کینگ،^۱ نظریه روابط بین‌الملل در چین، به‌ویژه طی سه دهه اخیر، با استقبال زیادی روبه‌رو شده است؛ به‌نحوی که می‌توان آن را انقلاب نظری نام نهاد. تنها یک نمونه از این انقلاب، تعداد کتاب‌های منتشرشده در سال ۲۰۰۷ در زمینه نظریه‌های روابط بین‌الملل، ۲۸ برابر سال ۱۹۸۲ است و از ۵ عنوان در سال به ۱۴۰ عنوان رسیده است (Yaqing, 2009: 188). در چنین شرایطی، علوم سیاسی در کل و روابط

1. Qin Yaqing.

بین‌الملل به‌طور خاص، در ایران به پدیده‌ای تزینی تبدیل شده است؛ نه پدیده‌ای که به حل مسائل و مشکلات کمک کند و به‌همین دلیل، مراکز و مؤسسات متعدد آموزشی و پژوهشی مرتبط با این رشته، فاقد آثار مثبت علمی‌اند (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۶۴۹).

زمینه سیاسی

در تاریخ سیاست جهان، دولتمرد و دانشمند همواره اثر متقابلی بر یکدیگر نهاده‌اند. اگرچه نظریه‌پردازی و سیاستگذاری به‌طور سنتی، دو حوزه معنایی متفاوت به‌شمار رفته است، این تفاوت ضرورتاً به‌معنای جدایی آنها از یکدیگر نیست؛ زیرا نظریه با مسائل عمومی زمانه ارتباط داشته و با اثرپذیری از تحولات سیاست جهانی، درصدد اثرگذاری بر مسیر رویدادها و عرضه پاسخ‌های متناسب با آنها بوده است (مولایی، ۱۳۸۱: ۹۷۱).

صرف نظر از اهمیت ذاتی دانش و تولید آن، باید گفت که اگر نه تمام، دست‌کم بخش مهمی از تقاضا برای تولیدات تجربی و نظری علوم سیاسی و روابط بین‌الملل را در سراسر جهان به‌شکلی مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌ها دارند. دولت‌ها برای کارکرد بهینه خود در زمینه‌های سیاستگذاری، تصمیم‌گیری و اجرایی در پی کسب نظر عالمان مرتبط با حوزه خاص و از جمله عالمان روابط بین‌الملل‌اند. همچنین، صرف نظر از اینکه تولیدات خاص علمی و دانشگاهی در کشورهای پیشرفته، ارتباط مستقیمی با منافع که دولت‌ها به‌شکل بین‌المللی برای خود تعریف کرده‌اند، داشته یا نداشته باشد، طرح آنها در نهایت، به نفعی عمومی تعبیر می‌شود؛ زیرا دست‌کم راه را برای مناظره و پویایی علمی می‌گشاید.

در بسیاری از کشورها، رابطه‌ای «متناسب» بین حکومت و جامعه علمی روابط بین‌الملل وجود دارد؛ به این معنا که در دانشگاه‌ها، تولید دانش تجربی و نظری به‌شکلی مستقل صورت می‌گیرد، حتی اگر این تولیدات از پشتوانه مالی و نهادی دستگاه‌های دولتی نیز برخوردار باشد. به‌همین دلیل، بخش عمده یا شاید بتوان گفت بدنه اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل در کشورهای پیشرفته غربی تولید شده است. به‌نظر می‌رسد رابطه‌ای نزدیک میان آزادی جامعه علوم اجتماعی و تولیدات علمی به‌طور عام و تولیدات علمی نظری به‌طور خاص وجود دارد. نمی‌توان انتظار داشت که نظریه روابط بین‌الملل (جز در شکل تنگ‌بینانه حزبی) در دولت‌های تمامیت‌خواهی شکوفا شود که حکومتشان در کنترل نحوه شناخت سیاست خارجی و ساختار روابط بین‌الملل، ذینفع است (آچاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۵۷). به‌همین دلیل است که می‌بینیم در کشورهای کوچکی مانند سوئد یا دانمارک، تولید نظری جدی روابط بین‌الملل بسیار فراتر از کشورهای بزرگ و قوی اما غیردموکراتیک است؛ برای مثال جک اسنایدر هشدار می‌دهد که مکتب چینی روابط بین‌الملل یکدستی منجر به تولید یکپارچگی ساده‌انگاره‌ای می‌شود که

مولد همدلی روشنفکرانه با سیاست‌های حکومت و توجیه ایدئولوژیک برای ملی‌گرایی چینی است و خود موجب بازداشتن فهم و دانش خواهد شد نه گسترش آن (Snyder, 2008: 144).

با توجه به اینکه هدف علوم سیاسی (و روابط بین‌الملل که رشته‌ای مرتبط با آن است) بررسی روابط قدرت در سطوح مختلف آن و چگونگی جابه‌جایی آن به‌شمار می‌آید، این رشته همواره با مراکز اصلی قدرت از لحاظ نظری و عملی در ارتباط است. این هدف در جوامع در حال توسعه که هنوز مفهوم سنتی قدرت در آنها حاکم است، با مشکلات متعددی روبه‌روست. در این جوامع، نظام سیاسی کمتر به جامعه علمی اعتماد لازم را دارد. در ایران هم علوم سیاسی همواره با بدبینی نسبی سیاستمداران و نهادهای دولتی روبه‌رو بوده است و دولت‌ها نتوانسته‌اند از مزایای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در تعریف و پیشبرد منافع ملی، حفظ ثبات و تعمیق جامعه‌پذیری سیاسی بهره‌مند شوند؛ چرا که هرگز رابطه مثبت و عمیقی بین علم سیاست و نهاد دولت به‌وجود نیامده است (رنجبر، ۱۳۸۲: ۱۰۱) و شاید بتوان گفت در این شرایط، علم سیاست اساساً ممکن نیست (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۶۱).

سریع‌القلم معتقد است رشته روابط بین‌الملل بر نحوه نگرش سیاستمداران جمهوری اسلامی و اجرای سیاست خارجی کشور تأثیری ندارد (2009: 163). این ادعا را نتایج نظرسنجی‌ای از استادان رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیز تأیید می‌کند. بر اساس این نظرسنجی، ۷۳ درصد از استادان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل معتقدند که بین علم سیاست و عمل سیاسی در ایران فاصله وجود دارد (حشمت‌زاده، ۱۳۸۱: ۳۱۱). این فقدان رابطه، پدیده‌ای است که پیش از انقلاب اسلامی نیز به دلایلی روشن‌تر وجود داشت. حمید عنایت یکی از اندیشمندان برجسته این حوزه، علوم سیاسی در ایران را دارای سرشتی ستیزه‌جو (در برابر دولت) می‌داند و این مسئله را یکی از علل ناکامی علوم سیاسی و مانعی اساسی در راه پیشرفت این علم بر می‌شمرد (غرایق‌زندی، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

نبود رابطه مناسب میان دانشگاه، در جایگاه تولیدکننده علم، و دستگاه‌های تصمیم‌گیری، سیاستگذاری و اجرایی به این امر منجر شده است که حکومت همواره دانش مخصوص خود را تولید کند (پورفرد، ۱۳۸۳: ۱۵۰)؛ برای نمونه وزارتخانه‌ها و نهادهای گوناگون رسمی که در ایران تقریباً تنها حامیان انجام گرفتن پژوهش‌های سیاسی محسوب می‌شوند، به تولیدکننده دانش خاص خود تبدیل شده‌اند. اما بسیاری برآن‌اند که این نهادها، بسیار گزینشی عمل می‌کنند و طرح‌های تحقیقاتی آنها به‌طور معمول از راه شبکه روابط شخصی به مجریان سفارش داده می‌شود (سیدامامی، ۱۳۸۹: ۱۵۰). بر این اساس، امکان داشتن پژوهش‌های بین‌المللی مولد و کارآمد که پایه‌ای برای نظریه‌پردازی مناسب باشد، تضعیف می‌شود. به‌علاوه، این تصور که

دستگاه‌های اجرایی از دانش و بینش لازم و کافی برای درک عرصه روابط بین‌الملل برخوردارند، مانع احساس نیاز به تولیدات علمی متخصصان روابط بین‌الملل می‌شود.

استقلال فکری

دیدگاه غالب روابط بین‌الملل در ایران این است که نظریه‌هایی در غرب در این حوزه تولید شده که همگی علم است و بدون تغییر باید به داخل ایران منتقل شود. غلبه این دیدگاه سبب شده است هیچ‌گونه تلاشی برای تعدیل نظریه‌های غربی و اقدامی برای بومی‌سازی صورت نگیرد. افزون بر این، بی‌توجهی به مباحث کلیدی چون تاریخ تکوین رشته روابط بین‌الملل و تمرکز بر روایتی واحد و جهان‌شمولی نظریه‌های روابط بین‌الملل، انگیزه برای نگاه درونی و بومی به این رشته را زایل کرده است (حاجی‌بوسفی، ۱۳۸۹: ۱۰۵). این امر به معنای همان چیزی است که واسیلاکی^۱ «امپریالیسم معرفت‌شناختی» می‌نامد و آن را از جمله موانع جدی گسترش نظریه غیرغربی بر می‌شمرد (Vasilaki, 2012: 4).

پیشرفته بودن سیاسی و فناوری غرب و نیز پندار حجیت علمی و اندیشگی مدرنیسم مغرب‌زمین از سویی و هژمونی و سلطه علمی و فرهنگی و نیز سیاسی غرب از سوی دیگر، علاوه بر اینکه عرصه را بر بسیاری از دانشمندان ایرانی تنگ کرده و آنها را به‌انزوا رانده است، گاه شجاعت علمی و باور آنها را نیز تحت‌الشعاع قرار داده و دچار تردید و تزلزل کرده است؛ وضعیتی که به‌نوعی می‌توان از آن به از دست دادن باور، خودناباوری و حتی از خود بیگانگی سیاسی و علمی و اندیشگی سیاسی تعبیر کرد (صدر، ۱۳۸۲: ۹). حتی گرایشی هم که پس از انقلاب به‌سمت بومی کردن این رشته وجود داشت، در عمل ناقص و ناکارآمد بوده و منجر به تحولات عمده‌ای نشده است؛ چرا که چارچوب‌ها تغییری نکرده و همان دیسپلین قدیمی علوم سیاسی سنتی و رایج ادامه پیدا کرده است (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۶).

آنچه در این زمینه اهمیت خاصی دارد، شدت سرکوب سنت‌های فکری و معرفتی محلی به دست امپریالیسم غرب است و نیز جدایی‌ای که غرب با تحمیل چارچوب تاریخی خود به ذهنیت مردمان غیرغربی، میان آنها و تاریخشان انداخته است. یکی از نتایج هژمونی غرب القای نوعی روحیه‌باختگی ریشه‌ای و عدم اعتماد به نفس در فرهنگ‌های محلی است که پرداختن به مباحثات نظری کلی را بسیار دشوار می‌کند (آچاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۷).

بحث خلیلی (۱۳۸۶) درباره عدم تکوین پژوهش‌های ایرانی امنیت را می‌توان به پژوهش‌های بین‌الملل در کل نیز بسط داد. او این عدم تکوین را ناشی از سه حلقه وابستگی، یعنی وابستگی مفهوم امنیت، وابستگی علمی پژوهش‌های امنیتی و وابستگی فکری به

1. Rosa Vasilaki.

پژوهش‌های امنیت غربی می‌داند که به گونه‌ای نظام‌یافته همدیگر را تقویت می‌کنند. به باور او، اساسی‌ترین حلقه وابستگی، عبارت از وابستگی فکری پژوهش‌های امنیتی در ایران به پژوهش‌های امنیتی غربی است. این نوع وابستگی، وابستگی مفهومی و علمی را نیز در بر دارد و در عین حال، ناظر بر تحمیل ویژگی‌های ماهوی و حتی ارزشی پژوهش‌های امنیتی غربی به پژوهش‌های امنیتی در ایران است.

البته این مسئله فقط مشکل دانش‌پژوهان ایرانی نیست؛ لیو ژیاوگان^۱ معتقد است که تسلط نظریه‌های روابط بین‌الملل جریان اصلی در چین و استفاده از پارادایم‌های نظری وارداتی، مانع رشد مکتب چینی مستقل روابط بین‌الملل شده و نظرگاه‌های بومی درباره جهان را دستخوش انحراف و اعوجاج کرده است (Xiaogan, 2006: 76). در این کشور هم سنت فکری از قدیم، هسته‌ای با یک مؤلفه متافیزیکی مشخص و جداگانه داشت که در آغاز قرن بیستم، ناکامی در نوسازی آن را از هم پاشید. چین در مبارزه طولانی و پیچ‌درپیچ خود با نظام نوین بین‌المللی، هویت خود را بازسازی کرد؛ اما این بازسازی فرهنگ فکری چین، ناگزیر منجر به فروپاشی مؤلفه متافیزیکی سنت چینی و شکل‌گیری مؤلفه‌ای شبیه مؤلفه ذهنیت روشنگری غربی همزمان با مبارزه با سنت شد. تفکرات روابط بین‌الملل هم مانند دیگر حوزه‌ها، همین مسیر را ادامه داد و از نظام بومی اندیشه‌ها و مفاهیم بومی چین بیشتر دور شد (یاچینگ، ۱۳۸۹: ۹۴).

به‌طور طبیعی، نخستین گام برای نظریه‌پردازی، دست‌کم وارد کردن دانشی است که خاستگاهش غرب بوده است؛ آنچه با مبانی فکری ما سازگار است، بپذیریم و آنچه سازگار نیست، نقد کنیم؛ اما حتی این هم در شرایط کنونی بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که در دانشگاه‌ها، به‌ندرت افرادی یافت می‌شوند که آن‌قدر توانایی علمی و نقادی داشته باشند که بتوانند دانش تولیدشده در جهان را نقد کنند (هادیان، ۱۳۷۸: ۲۲۸). این کمبود، علاوه بر ضعفی است که اساساً فرهنگ نقد در ایران با آن روبه‌روست (تقوی و ادیبی، ۱۳۸۹: ۲۶). به این ترتیب، بیشتر تاریخ رشته روابط بین‌الملل در ایران به واردات یافته‌های علمی سیاسی غرب، به‌صورت ترجمه یا شکل‌های گوناگون بازگویی آن گذشته است؛ بدون اینکه حتی یک «تعریف سیاسی» طی این مدت به آنها افزوده شود. در چنین فضایی جای چندانی برای نظریه‌پردازی باقی نخواهد ماند.

نتیجه

در این مقاله طی پنج بخش به بررسی زمینه‌های ساختاری مؤثر بر امکان یا امتناع نظریه‌پردازی ایرانی در حوزه روابط بین‌الملل پرداختیم. در بخش نخست، با تمرکز بر عامل موقعیت بین‌المللی ایران، گفتیم که اگرچه رابطه پیوستگی مستقیمی بین قدرت و شأن بین‌المللی هر

1. Liu Xiaogan.

کشور با نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل وجود ندارد، زمینه‌سازی برای ظهور و بلوغ نظریه روابط بین‌الملل، نیازمند درجاتی از کنش‌مندی در مناسبات جهانی است که کشور ما تا رسیدن به آن هنوز فاصله دارد. در بخش بعدی، مسئله فقدان منابع تحقیقاتی پایه مفید و مؤثر را طرح کردیم و گفتیم که بومی‌سازی باید رویکرد کلی در همه علوم اجتماعی در ایران باشد و نمی‌توان به بومی‌سازی جزیره‌ای یک رشته (آن هم رشته‌ای مانند روابط بین‌الملل با ذات چندآبشخوری آن) در میان اقیانوس پژوهش‌های بنیادین غرب‌گرا و تا حدی غیرعلمی و غیرروشنمند علوم اجتماعی در کشور، چشم امید دوخت.

در بخش سوم، آشکار شد که جامعه ایرانی دانشوران روابط بین‌الملل، پویایی علمی لازم برای ایجاد جرقه‌های نظریه‌پردازی بومی را در سطحی مطلوب ندارد و اگر حتی چنین بارقه‌هایی هم ایجاد شود، امیدی به نضج و بالندگی آن نیست. این پدیده بیش از همه در پیوند با دو عامل دیگر، یعنی زمینه ساختاری سیاسی و وابستگی فکری است که هریک از آنها نیز در دو بخش بعدی بررسی شد. از این بررسی‌ها نتیجه گرفتیم که تا اندیشمند ایرانی روابط بین‌الملل از دایره وابستگی فکری به غرب و محصولات نظری آماده آن رها نشود و تا هنگامی که بین جامعه علمی روابط بین‌الملل و حکومت رابطه‌ای متناسب به وجود نیاید، زمینه ظهور و بروز نظریه(های) ایرانی روابط بین‌الملل چندان آماده نیست.

با وجود چنین شرایطی، اینکه جامعه علمی روابط بین‌الملل ایران با آنچه در کشورهای پیشرفته وجود دارد، فاصله‌ای بعید پیدا کرده است، نیاز به احتجاج ندارد؛ اما آنچه مایه تعجب و تأسف است، پیش‌افتادن کشورهای نظیر چین و هند از ایران در زمینه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل است. در حالی که کمتر مخالفتی با وجود سرمایه‌ای عظیم، چه در قالب مبانی نظری اسلامی، چه انقلابی‌گری و چه فرهنگ و تمدن ایرانی به‌مثابه منبعی برای نظریه‌پردازی بومی دیده می‌شود، دورنمای تحقق این مهم چندان روشن نیست. مشکل اینجاست که با این موضوع مثل بیشتر مباحثی که در علوم سیاسی ایران به‌اصطلاح «مد روز» می‌شود، برخوردی غیرواقعی صورت می‌گیرد. بدبینان، ایرانی کردن روابط بین‌الملل را پروژه‌ای غیرضروری یا ناممکن می‌بینند. این گروه با نادیده گرفتن انبوه کارهایی که در این زمینه طی سال‌های اخیر در دیگر کشورهای غیرغربی هم‌تراز با ایران شده است، نگاهی سلبی به موضوع دارند.

از سوی دیگر، خوش‌بینی بیش از اندازه‌ی عدّه دیگری از ناظران است که چشم‌ها را به دوردست دوخته و منتظر ظهور نظریه(های) ایرانی روابط بین‌الملل اند. نداشتن درکی واقعی از زمینه‌مندی علوم اجتماعی و سیاسی و پیوستگی‌های پیچیده آن با روابط قدرت و تاریخ و جامعه در منظر این گروه، در مواردی منجر به نوعی ساده‌انگاری خوش‌بینانه می‌شود که در عمل ممکن است فقط به شکل گرفتن «نظریه‌هایی» سست و غیرواقعی بینانه منتهی شود و در

این صورت، ناکارآمدی این‌گونه نظریه‌ها برهانی قاطع در دست مخالفان برای رد امکان تحقق بومی‌سازی روابط بین‌الملل خواهد شد.

درک و تحلیل شرایط و موانعی که در این مقاله بر شمرده شد، تلاشی بود برای آنکه با رویکرد انتقادی واقع‌بینانه، منصفانه و مشفقانه‌ای به ارائه تصویری از رشته روابط بین‌الملل در ایران پردازیم که از آن توقع تولید دانش بومی می‌رود. به نظر ما، تکوین و پرورش نظریه‌های غیرغربی هم لازم است و هم ممکن؛^۱ اما در شرایط کنونی، جامعه علمی روابط بین‌الملل ایران در خوش‌بینانه‌ترین حالت، در مرحله «پیش‌نظریه» قرار دارد. در چنین شرایطی مهم‌ترین کار، داشتن تصویری حقیقی از سپهر روابط بین‌الملل ایرانی، استعدادها، ظرفیت‌ها، ناکارآمدی‌ها و نقصان‌های آن است. در این مقاله با درک چنین ضرورتی، تلاش شد تا زمینه‌های نظریه‌پردازی بومی بررسی و مهم‌ترین موانع موجود بر سر راه آن آشکار شود. طبیعی است که به رسمیت شناختن این زمینه‌های ساختاری و مقید کردن نظریه(های) احتمالی ایرانی به درک تأثیرات آنها، اقدامی ضروری است.

منابع و ماخذ

الف) فارسی

۱. آچاربیا، آ و بوزان، ب. (۱۳۸۹). «چرا نظریه‌های غیرغربی در زمینه روابط بین‌الملل نداریم؟». در: نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن. ویراستاران آمیتاو آچاربیا و بری بوزان. ترجمه علیرضا طیب. تهران: ابرار معاصر.
۲. افتخاری، ق. (۱۳۸۵). «بررسی روش‌شناختی پایان‌نامه‌های دوره دکتری علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه تهران». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۵. ص ۲-۲۱.
۳. بشیریه، ح. (۱۳۷۸). «وضعیت علم سیاست در ایران». [گفت‌وگو]. فصلنامه علوم سیاسی. ش ۴. ص ۳۰۵-۳۲۷.
۴. پورفرد، م. (۱۳۸۳). «علم سیاست در ایران: از بازشناسی تا بازسازی». مجله علوم سیاسی. ش ۲۸. ص ۱۳۵-۱۵۲.
۵. تاجبخش، ش. (۱۳۸۹). «نظریه روابط بین‌الملل و جهان نگرش اسلامی». در: نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن. ویراستاران آمیتاو آچاربیا و بری بوزان. ترجمه علیرضا طیب. تهران: ابرار معاصر.
۶. تقوی، م. و ادیبی، م. (۱۳۸۹). «ضعف سنت نقد در پژوهش علوم سیاسی ایران». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۵ (۲). ص ۷-۲۸.
۷. نیکنر، آ. و ویور، ا. (ویراستاران) (۱۳۹۰). دانش روابط بین‌الملل در چهارگوشه جهان. ترجمه علیرضا طیب. تهران: ابرار معاصر.
۸. حاجی‌یوسفی، ا.م. (۱۳۸۵). «آموزش درس اصول روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های ایران: آسیب‌ها و راهکارها». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۵ (۴). ص ۷۹-۹۴.
۹. _____ (۱۳۸۹). «تدریس روابط بین‌الملل در ایران: چالش‌ها و چشم‌اندازها». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۵ (۲). ص ۶۷-۱۱۰.

۱. با نگاهی به کارهایی که محققان غربی یا ساکن در غرب در این زمینه انجام داده‌اند، به‌خوبی آشکار می‌شود که موضوع اگر نه برای ما «غیرغربیان»، دست‌کم برای غربی‌ها جدی است.

۱۰. حشمت‌زاده، م.ب. (۱۳۸۱). «وضعیت علم سیاست در ایران». مجله علوم سیاسی. ش ۱۸. ص ۲۶۱-۲۶۴.
۱۱. خلیلی، ر. (۱۳۸۶). «تبارشناسی مطالعات امنیتی در ایران». مجله مطالعات راهبردی. ش ۳۶. ص ۲۷۹-۳۲۲.
۱۲. دلاوری، ا. (۱۳۸۵). «ویژگی‌ها و گرایش‌های علوم سیاسی در ایران». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۲ (۴). ص ۹۵-۱۲۰.
۱۳. _____ (۱۳۸۹). «ارزیابی برنامه‌های مصوب دوره‌های دکتری علوم سیاسی و روابط بین‌الملل». دوفصلنامه پژوهش سیاست. ش ۱۲ (۲۸). ص ۴۲-۸۶.
۱۴. دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۸۹ الف). «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل». فصلنامه روابط خارجی. ش ۶. ص ۴۹-۹۶.
۱۵. _____ (۱۳۸۹ ب). «چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۱۸. ص ۱۱۱-۱۴۲.
۱۶. _____ (۱۳۸۹ ج). «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل». مطالعات انقلاب اسلامی. س ۷. ش ۲۰ (۱). ص ۱۱-۴۰.
۱۷. _____ (۱۳۹۰). «نظریه اسلامی سیاست خارجی: چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه روابط خارجی. ش ۹. ص ۷-۴۸.
۱۸. رنجبر، م. (۱۳۸۲). «بحران علم سیاست در ایران». مجله علوم سیاسی. ش ۲۴ (۴). ص ۹۵-۱۱۲.
۱۹. سریع‌القلم، م. (۱۳۸۰). [سخنرانی]. فصلنامه مطالعات راهبردی. ش ۱۴. ص ۶۴۷-۶۵۲.
۲۰. سیدامامی، ک. (۱۳۸۹). «جای خالی پژوهش‌های تجربی در علوم سیاسی ایران». پژوهشنامه علوم سیاسی، ش ۵ (۲). ص ۱۴۳-۱۶۲.
۲۱. سیف‌زاده، س.ح. (۱۳۷۰). «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی». نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. ش ۲۶. ص ۱۵۳-۱۹۶.
۲۲. صدرا، ع.ر. (۱۳۸۲). «چشم‌انداز علم سیاسی اسلامی و ایرانی نوین». مجله علوم سیاسی. ش ۲۴ (۴). ص ۷-۳۸.
۲۳. غزایاق‌زندی، د. (به‌اهتمام). (۱۳۸۱). حمید عنایت پدر علم سیاست ایران. تهران: انتشارات بقعه.
۲۴. مشیرزاده، ح. و مسعودی، ح.ع. (۱۳۸۹). «نظریه و پژوهش در روابط بین‌الملل در ایران: مطالعه موردی رساله‌های دکتری». پژوهشنامه علوم سیاسی. ش ۵ (۲). ص ۱۶۳-۱۸۸.
۲۵. ملایی، ا. (۱۳۸۵). «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران در دوره خاتمی بر اساس طرح سیستماتیک مفهومی سیف‌زاده». پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۲۶. مولایی، ع.ا. (۱۳۸۱). «نسبت نظریه و عمل در روابط بین‌الملل». مجله سیاست خارجی. زمستان. ش ۶۴. ص ۹۵۱-۹۷۸.
۲۷. هادیان، ن. (۱۳۷۷). «مروری انتقادی بر نظریه انقلاب اسکاچپول». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. ش ۴۱ (۳). ص ۱۷۷-۱۹۶.
۲۸. _____ (۱۳۷۸). «وضعیت علم سیاست در ایران». [گفت‌وگو]. فصلنامه علوم سیاسی. ش ۲ (۷). ص ۲۲۲-۲۴۶.
۲۹. باچینگ، ج. (۱۳۸۹). «چرا نظریه چینی روابط بین‌الملل نداریم؟». در: نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن. ویراستاران آکاریا، آمیتاوا و بری بوزان. ترجمه علیرضا طیب. تهران: ابرار معاصر.

ب) خارجی

30. Acharya, A. (2011). "Beyond the West Dialogue and Discovery: In Search of International Relations Theories". Millennium: Journal of International Studie. Vol. 39 (3). pp. 46-67.
31. Ashworth, L. (2009). "Interdisciplinary and International Relations". European Political Science Review. Vol. 8 (1). pp. 8-25.
32. Haji-yousefi, A.M. (2009). "Is there an Iranian perspective on international relations?" Presented at the Annual Conference of the Canadian Political Science Association. Available at: <http://www.cpsa-acsp.ca/papers-2009/Haji-Yousefi.pdf>. (Retrieved: 2/12/2013).

33. Kristensen, P. (2012). "Dividing Discipline: Structures of Communication". *International Studies Review*. Vol. 14 (1). pp. 32-50.
34. Mallavarapu, S. (2009). "Development of International Relations Theory in India: Traditions, Contemporary Perspectives and Trajectories". *International Studies*. Vol. 46 (1&2). pp. 165-83.
35. Moshirzadeh, H. (2009). "A "Hegemonic Discipline" in an "Anti-Hegemonic" Country". *International Political Sociology*. Vol. 3 (3). pp. 342-368.
36. Sari-al-ghalam, M. (2009). "Iran: Accomplishments and Limitations in IR". in A. Tickner and Ole Wæver, *International Relations Scholarship around the World*. London: Rutledge. pp. 2-5.
37. Snyder, J. (2008). "Some Good and Bad Reasons for a Distinctively Chinese Approach to International Relations Theory". Paper presented at the annual meeting of the APSA, Hynes Convention Center. Boston. MA.
38. Vasilaki, R. (2012). "Provincialising IR? Deadlocks and Prospects in Post-Western IR Theory." *Millennium: Journal of International Studies*. Vol. 41 (1). pp. 51-82.
39. Wæver, O. (1998). "The Sociology of a Not So International Discipline: American and European Developments in International Relations". *International Organization*. Vol. 52 (4). pp. 687-727.
40. Walt, S. (1998). "International Relations: One World, Many Theories". *Foreign Policy*. Vol. 101. pp. 29-46.
41. Wang, Y. (2007). "Between Science and Art: Questionable International Relations Theories". *Japanese Journal of Political Science*. Vol. 8 (2). pp. 191-208.
42. Xiaogan, L. (2006). "A Dilemma of "Reverse Analogical Interpretation" Examples from Studies of Laozi's Dao". *Journal of Nanjing University*. Vol. 8 (2). pp. 42-64
42. Yaqing, Q. (2009). "Development of International Relations Theory in China". *International Studies*. Vol. 46 (1&2). pp. 231-257.